




در ابتدا، می‌خواهم سپاس‌گزاری کنم از مولانای عزیز، که وقتی ما، در افسانه من ذهنی مسئله‌سازی می‌کنیم، با ابیات زیبایش، که خلق می‌کند، راه حل مسأله را به ما نشان می‌دهد، و ما می‌توانیم به حقیقت وجودیمان آشنا شویم، برای اینکه شناسایی مساوی آزادی‌ست، همچنین از آقای شهبازی گرامی و همراهان گنج حضور سپاس گزارم.   

دیوان شمس، غزل شماره ۳۹

بیش مزن دم ز دوی، دو دو مگو چون ثنوی

اصل سبب را بطلب، بس شد از آثار، مرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹

آن چیزی که ذهن‌مان به ما نشان می‌دهد و تماماً عقل‌مان از آن می‌گیریم و به سوی دو بینی می‌رویم این‌ها همه حادث‌اند، این حادث‌ها، همین جبر ذهنی است، ساخته شده با عقل و دانش ذهن بشری است که نسل به نسل برایمان به ارث مانده، بر اثر مهم و جدی گرفتن این حادث‌ها، برای خودمان، مسئله‌سازی و مانع‌سازی می‌سازیم، در نتیجه، اراده و توکل و عقل‌مان را هم از جبار ذهنی می‌گیریم. انسان‌هایی با فضا بندی، به ذهن همانیده چسبیده‌اند، به ما می‌گویند، سرطان ژنتیکی است، مثلاً کسی پدر یا مادرش سرطان دارد، احتمالش، بالاست که شما هم سرطان بگیرید، یا خشم و بد اخلاقی، ارثی‌ست و ما هم این آثار و سبب‌های بیرونی را جدی گرفتیم، چون دانش ذهنی بالایی داشتند ما هم این جبر ناشی از همانیدن، برایمان مهم شد و به این روش گفتیم همین است که هست، بی‌اختیار این جبر ذهنی را پذیرفتیم و در برابر اتفاقات مقاومت می‌کنیم، مرکزمان را آلوده‌تر، حتی متوجه نشدیم این سبب‌های بیرونی هم سنت خداوند است تا دوباره بازگشت کنیم، بتوانیم از محدودیت به بی‌نهایت خداوند زنده شویم، اما مولانای عزیز می‌فرماید: جبر دیگری هم هست در نتیجه جبار دیگری هم هست.

جبر، چه بود؟ بستن اشکسته را

یا به پیوستن رگی، بگسسته را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۱

خداوند را به این دلیل جبار، می‌گویند، که دل شکسته را که بر اثر همانیدگی منقبض شده به خودش زنده می‌کند و با حکم خودش دل‌ها را منبسط، و پیوند می‌دهد، او جبردیگریست یعنی همه‌ی انسان‌ها باید به جبر بی‌نهایت و ابدیت، جاودانگی خداوند، زنده شوند.

این معیت با حق است و جبر نیست

این تجلی مه است این ابر نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۴

فنا شدن، یعنی مُردن به من ذهنی و زنده شدن به حقیقت است، زیرا، مقصود اصلی آمدن بشر به جهان مادی، این است که به خداوند زنده شود

قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۴

"هر جا که باشید همراه شمامست". می‌خواهد از طریق، مرکز دلمان به خودش زنده شود و دیگر مرکز دلمان جایی برای همانیدن نباشد.

هر دو گر یک نام دارد در سخن  
لیک شتآن این حسن تا آن حسن  
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۴۷

اگر چه به ظاهر، و در لفظ، هر دو نام جبر دارند، اما فرق بین این دو بسیار است، مثل فاصله‌ی آسمان و زمین، آن کجا و این کجا.....


ترک کن این جبر را که بس تهیست  
تا بدانی سر سر جبر چیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

ترک کن این جبر جمع منبلان  
تا خبر یابی از آن جبر چو جان  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

دیگر نمی‌خواهم، با ذهنم به جبر جمع منبلان توجه کنم، بلکه می‌خواهم فضای اطراف اتفاق این لحظه باشم، زیرا در آن حالت می‌توانم  
مُسَبَّب اصلی را بینم که صاحب اتفاقات است و تغییر دهنده‌ی اتفاقات.  
در حالیکه، مانسان‌ها، اشرف مخلوقات هستیم، اراده‌ی آزاد و انتخاب آزاد داریم، کافی است فضاگشایی کنیم همراه با شکر و صبر، تا هر  
چیزی که جبرذهنی یا ذهن‌مان نشان می‌دهد دو پاره کنیم، بدانیم که تهی‌ست، و به سوی لطف و بخشایش و توبه و اعتراف و عذر خواهی  
روان شویم.

لطف سابق را نظاره می‌کنم  
هرچه آن حادث، دوپاره می‌کنم  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۱

گر توکل می‌کنی در کار کن  
کشت کن پس تکیه بر جبار کن  
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۷  
اگر می‌خواهی در جهان مادی به لحاظ مادی پیشرفت کنی، هدف داشته باشی، شغل و حرفه و داد و ستد کنی، کشت کن یعنی سعی و  
تلاش کن، اهداف را انجام بده، اما نه با فضا بندی، بلکه با فضاگشایی، متکی بر جبار یگانه باش.

ممنونم، اراتمندم 

رحمت از رشت